

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمدرضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۱۸ - دوشنبه ۱۸/۸/۹۴

شیخ رحمته جریان استصحاب در صورت اول از کلی قسم ثالث را مایلند جاری بدانند؛ زیرا ما به دنبال یقین سابق و شک لاحق هستیم، فرض این است که کلی حیوان هنگامی که غنم موجود بود، یقینی بود و چون احتمال می‌دهیم همراه غنم، بقر هم بوده است، در زمان لاحق که شک وجود دارد، می‌توانیم استصحاب کلی حیوان را جاری کنیم. چه حالت منتظره‌ای وجود دارد که استصحاب جاری نباشد؟!
ظاهراً اعلام متأخرین بعد از شیخ، کلام شیخ رحمته را نپذیرفتند و فرموده‌اند^۱ که در استصحاب، وحدت

۱. کفایة الأصول (ط - آل البيت علیهم السلام)، ص ۴۰۶:

و أما إذا كان الشك في بقاءه من جهة الشك في قيام خاص آخر في مقام ذاك الخاص الذي كان في ضمنه بعد القطع بارتفاعه ففي استصحابه إشكال أظهره عدم جريانه فإن وجود الطبيعي وإن كان بوجود فرده إلا أن وجوده في ضمن المتعدد من أفراده ليس من نحو وجود واحد له بل متعدد حسب تعددها فلو قطع بارتفاع ما علم وجوده منها لقطع بارتفاع وجوده منها وإن شك في وجود فرد آخر مقارن لوجود ذاك الفرد أو لارتفاعه بنفسه أو بملاكه كما إذا شك في الاستصحاب بعد القطع بارتفاع الإيجاب بملاك مقارن أو حادث.

✓ فوائد الاصول، ج ۴، ص ۴۲۴:

أما عدم جريانه في الوجه الأول: فلأنه لا منشأ لتوهم جريان الاستصحاب فيه إلا تخيل أن العلم بوجود الفرد الخاص في الخارج يلزم العلم بحدوث الكلي خارجا، فبارتفاع الفرد الخاص يشك في ارتفاع الكلي، لاحتمال قيام الكلي في فرد آخر مقارنا لوجود الفرد الذي علم بحدوثه و ارتفاعه، فلم يختل ركن الاستصحاب من اليقين السابق و الشك اللاحق بالنسبة إلى الكلي، كالتقسيم الثاني من أقسام استصحاب الكلي.

هذا، و لكن الإنصاف: أن فساد التوهم بمكان يغني تصوّره عن رده، بدهاة أن العلم بوجود الفرد الخاص في الخارج إنما يلزم العلم بوجود حصّة من الكلي في ضمن الفرد الخاص لا أنه يلزم العلم بوجود الكلي بما هو هو، بل للفرد الخاص دخل في وجود الحصّة حدوثا و بقاء، و الحصّة من الكلي الموجودة في ضمن الفرد الخاص تغاير الحصّة الموجودة في ضمن فرد آخر، و لذا قيل: إن نسبة الكلي إلى الأفراد نسبة الآباء المتعدّدة إلى الأبناء المتعدّدة، فلكل فرد حصّة تغاير حصّة الآخر، و الحصّة التي تعلّق بها اليقين سابقا إنما هي الحصّة التي كانت في ضمن الفرد الذي علم بحدوثه و ارتفاعه، و يلزمه العلم بارتفاع الحصّة التي تخصّه أيضا، و لا علم بحدوث حصّة أخرى في ضمن فرد آخر، فأين المتيقّن الذي يشك في بقاءه ليستصحب؟

✓ نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۱، ص ۱۳۴:

قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه شرط است و در کلی قسم ثالث حتی آن صورتی که مقارن با فرد اول، فرد دیگری احتمال داده می‌شود، نمی‌توان استصحاب کلی را جاری کرد؛ زیرا:

متیقن، قطعاً زائل شده است و فقط احتمال حدوث متیقن دیگر و احتمال حدوث کلی دیگری می‌دهید که کافی در جریان استصحاب نیست.

نکته‌ی مطلب در این است که کلی گرچه به وجود افرادش موجود است، اما کلی طبیعی، به تعداد افراد، متعدد می‌شود. آری، «کلی مفهومی» واحد است ولی کلی مفهومی منشأ اثر نیست، آنچه که منشأ اثر است کلی طبیعی است و در هر فردی، کلی طبیعی موجود است که آن کلی طبیعی، غیر از کلی طبیعی موجود در فرد دیگر است؛ مثلاً به تعداد افراد انسان، کلی طبیعی موجود است. مثال معروفی که حاجی سبزواری

اما عدم جریانیه فی الوجهین الأولین، و هما صورتا کون الشک فی بقاء الکلی لأجل احتمال وجود فرد آخر مع الفرد المعلوم حدوثه و ارتفاعه، أو حدوثه مقارناً لارتفاعه (فلائنه) لا منشأ لتوهم جریان الاستصحاب الکلی فیهما الا تخیل ان الطبيعي بعد ما کان وجوده فی الخارج بعین وجود فرده و حصته، فلا محالة یکون العلم بوجود الفرد و الحصة ملازماً للعلم بوجود الکلی فی الخارج، و بارتفاع الفرد المعلوم و الشک فی وجود فرد آخر مقارناً لوجود الفرد الأول أو مقارناً لارتفاعه، یشک فی بقاء الکلی و ارتفاعه، فیجری فی الاستصحاب لاجتماع أركانہ جميعاً من اليقین بالوجود و الشک فی البقاء (و لکنه) تخیل فاسد، فان الطبيعي و ان کان موجوداً فی الخارج بعین وجود فرده لا بوجود آخر ممتاز عن وجود فرده (و لکن) بعد ما یغایر وجوده فی الخارج فی ضمن کل فرد وجوده فی ضمن الفرد الآخر و کان بقائه أيضاً کحدوثه تابع بقاء الفرد و حدوثه بلحاظ ان بقاء الشئ هو عین حدوثه حدماً فی کونه من تبعات الخصوصية الفردية حدوثاً و بقاء، فلا محالة یکون العلم بانعدام الفرد ملازماً مع العلم بارتفاع وجود الطبيعي الذي حدث فی ضمنه (لاستحالة) بقائه بحده بحدوث فرد آخر منه، لأن ما حدث فی ضمن فرد آخر انما هو وجود آخر للکلی غیر ما علم بحدوثه فی ضمن الفرد السابق (و حیثئذ) فاحتمال وجود فرد آخر للکلی و ان کان احتمالاً لوجود الکلی فی الخارج فی الزمان اللاحق، و لکن الوجود المشکوک لا یکون بقاء للوجود المعلوم سابقاً، لأنه مما علم بارتفاعه الفرد المعلوم، فلا یکون الشک فی الوجود المشکوک شکاً فی بقاء ما علم بحدوثه حدماً حتی یجری فی الاستصحاب.

✓ مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۱۳۶:

و أما القسم الثالث: فقد يتوهم جریان الاستصحاب فيه، بدعوى تمامية أركانه من اليقین و الشک بالنسبة إلى الکلی. و اختار الشيخ (قدس سره) التفصیل بین احتمال حدوث فرد آخر مقارن مع حدوث الفرد المعلوم، و احتمال حدوثه مقارناً مع ارتفاع الفرد الأول، فقال بجریان الاستصحاب فی الأول دون الثاني، بدعوى أنه فی الصورة الاولى یکون الکلی المعلوم سابقاً مردداً بین أن یکون وجوده علی نحو لا یرتفع بارتفاع الفرد المعلوم ارتفاعه، و أن یکون علی نحو یرتفع بارتفاع ذلك الفرد، فیحتمل کون الثابت فی الآن اللاحق عین الموجود سابقاً، فیجری الاستصحاب فيه، بخلاف الصورة الثانية، فان الکلی المعلوم سابقاً قد ارتفع یقیناً، و وجوده فی ضمن فرد آخر مشکوک الحدوث من الأول، فلا یمکن جریان الاستصحاب فيه.

و الصحیح عدم جریان الاستصحاب فی صورتین، لأن الکلی لا وجود له إلا فی ضمن الفرد، فهو حين وجوده متخصص بإحدى الخصوصيات الفردية، فالعلم بوجود فرد معین یوجب العلم بحدوث الکلی بنحو الانحصار، أى یوجب العلم بوجود الکلی المتخصص بخصوصية هذا الفرد، و أما وجود الکلی المتخصص بخصوصية فرد آخر، فلم یکن معلوماً لنا، فما هو المعلوم لنا قد ارتفع یقیناً، و ما هو محتمل البقاء لم یکن معلوماً لنا، فلا یکون الشک متعلقاً ببقاء ما تعلق به اليقین، فلا یجری فی الاستصحاب.

گفته‌اند و منشأ آن مباحثه‌ی بوعلی با شیخ غزیر المحاسن همدانی بوده است، چنین است که نسبت طبیعی به افرادش، نسبت آب واحد به ابناء نیست، بلکه نسبت آباء متعدده به ابناء متعدده است.^۱

لیس الطبیعی مع الافراد کالاب بل آباء مع الابناء

رجل همدانی^۲ که بوعلی سینا با او برخورد کرده بود، چنین فکر می‌کرد که کلی طبیعی مانند یک بند تسبیح است که بین افراد کشیده شده است و به نقصان و کم و زیاد شدن افراد، کم و زیاد می‌شود؛ شیء واحدی که کوتاه و بلند می‌شود، در حالی که این‌گونه نیست.

نسبت طبیعی با افراد، نسبت آباء به ابناء است. یعنی آب‌های متعدد که فرزندهای متعدد دارند؛ یعنی طبیعی در ضمن این فرد، در ضمن آن فرد و ... موجود است و به تعدد افراد، متعدد است.

لامحاله وقتی که یقین داریم کلی طبیعی یعنی حیوان، در ضمن غنم موجود شد و بعد یقین کردیم غنم نابود شد، یعنی آن کلی طبیعی رفت؛ هم عقلاً و هم عرفاً. وقتی که آن کلی از بین رفت، اگر احتمال بقاء کلی در ضمن بقر بدهیم یعنی احتمال کلی طبیعی دیگری داده‌ایم و لذا متیقن را جرّ به زمان لاحق نکرده‌ایم بلکه حکم به بقاء مشکوک الحدوث کرده‌ایم که در واقع استصحاب نخواهد بود.

بنابراین بیان جناب شیخ اعلی الله مقامه، بیان تامی برای جریان استصحاب در نوع اول کلی قسم ثالث نیست و همان‌طور که مرحوم آقای نائینی فرموده است اگر قضیه را درست تصویر کنیم، تصدیق می‌کنیم که اینجا جای استصحاب نیست.

۱. شرح المنظومة (نشر ناب)، ج ۲، ص ۳۳۸:

غرر فی اعتبارات الماهیه

لیس الطبیعی مع الافراد کالاب بل آبا مع الأولاد

لیس الطبیعی مع الافراد کالاب الواحد مع اولاد متعدده، كما زعمه الرجل الهمدانی الذی صادفه الشیخ الرئیس بمدينة همدان و نقل أنه کان یظن أن الطبیعی واحد بالعدد و مع ذلك موجود فی جمیع الافراد و یتصف بالأضداد و شنع علیه الشیخ و قدح فی مذهبه بل مثله کمثل آبا مع الأولاد كما حققنا اتحاده مع الافراد.

۲. بوعلی در مورد او می‌گوید: «رجل غزیر المحاسن». غزیر المحاسن دو گونه معنا می‌شود؛ یکی اینکه خوبی‌هایش زیاد بوده و یکی اینکه ریش‌هایش زیاد بوده است. مثل آنکه شاعر گفته است:

خاط لی عمرو قبائاً لیست عینیه سواء
قلت شعراً لیس یدری أم مدیح أم هجاء

چشم خیاطی قدری احوال بود و می‌پیچید، و قبایی دوخته بود، که شاعر درباره‌ی او می‌گوید: «ای کاش چشمهایش مثل هم بود»؛ یعنی هر دو تا چپ بود یا هر دو تا راست بود.

دفع يك اشكال^۱

ممکن است اشكال شود که در کلی قسم ثانی که پذیرفتید استصحاب جاری است، در واقع کلی در ضمن قصیر با کلی در ضمن فرد طویل، متباین و متفاوت بود. چگونه آنجا استصحاب کلی جاری می‌شود اما در اینجا استصحاب کلی جاری نمی‌شود؟

پاسخ اشكال این است که در کلی قسم ثانی، نفس همان متیقن را استصحاب می‌کنیم؛ یعنی همان کلی که در ضمن فردی موجود شده بود، چون احتمال می‌دهیم همان کلی باقی باشد استصحاب کلی را جاری می‌کنیم. اما در کلی قسم ثالث، یقین داریم آن کلی که در ضمن غنم بوده ناپود شده است و احتمال می‌دهیم کلی، در ضمن بقر که یک وجود دیگری است ادامه داشته باشد که در حقیقت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه متعدد می‌شود و جای استصحاب نیست؛ به خلاف قسم ثانی.

صورت دوم استصحاب کلی قسم ثالث

جناب شیخ اعلی الله مقامه در صورت دوم از کلی قسم ثالث، تمایل خاصی به جریان استصحاب نشان

۱. فوائد الاصول، ج ۴، ص ۴۲۵:

و قیاس المقام بالقسم الثانی من أقسام استصحاب الكلّی فی غیر محلّه، بدهاثة أنّه فی القسم الثانی یشکّ فی بقاء نفس الحصّة من الكلّی الّتی علم بحدوثها فی ضمن الفرد المرّدّد، لاحتمال أن یرکون الحادث هو الفرد الباقي فتبقى الحصّة بعینها ببقائه، و این هذا من العلم بارتفاع الحصّة المتیقّن حدوثها و الشکّ فی حدوث حصّة أخرى؟ كما فی القسم الثالث، فما بینهما أبعد ممّا بین المغرب و المشرق!! فأنّه فی القسم الثانی نفس المتیقّن الحادث مشکوک البقاء، و فی القسم الثالث المتیقّن الحادث مقطوع الارتفاع و إنّما الشکّ فی حدوث حصّة أخرى مغایرة للحصّة الزائلة، و هذا بعد البناء علی تغایر وجود الكلّی بتغایر أفراده واضح ممّا لا ینبغی التأمل فیّه.

✓ نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۱، ص ۱۳۵:

(و بذلك) یتضح الفرق بین هذا القسم من الكلّی و بین القسم السابق، فان فی القسم السابق یرکون نفس الكلّی و القدر المشترك بین الفردین بوجوده المتحقق فی ضمن أحد الفردین مشکوک البقاء و الارتفاع فی الزمان المتأخر من جهة احتمال كون الحادث هو الفرد الباقي، ففیّه یرکون وجود الكلّی بحدّه مركزاً للیقین و الشک، بخلاف هذا القسم فان الشک فیّه لم یرتعلّق بعین ما تعلق به الیقین السابق، و انما هو متعلق بوجود آخر للكلّی غیر ما علم بحدوثه، فلذلك لا یرجى فیّه الاستصحاب (نعم) غاية ما تقتضیه العینیه بینهما انما هو العینیه الذاتیه (و لكن) مثله لا یرکون مداراً لصدق النقض و الإبقاء فی باب الاستصحاب كما لا یرغی.

✓ مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۱۳۷:

و بما ذکرناه من البیان ظهر الفرق بین القسم الثانی و القسم الثالث، فان الیقین فی القسم الثالث قد تعلق بوجود الكلّی المتخصص بخصوصیه معینة، و قد ارتفع هذا الوجود یقیناً. و ما هو محتمل للبقاء فهو وجود الكلّی المتخصص بخصوصیه اخرى الذی لم یرکون لنا علم به، فیختلف متعلق الیقین و الشک، و هذا بخلاف القسم الثانی، فانّ المعلوم فیّه هو وجود الكلّی المررد بین الخصوصیتین، فیحتمل بقاء هذا الوجود بعینه، فیرکون متعلق الیقین و الشک واحداً، فلا مانع من جریان الاستصحاب فیّه. و بما ذکرناه عرفت ما فی کلام الشیخ (قدس سره) من التفصیل، هذا.

نمی‌دهند و از کلامشان استفاده می‌شود که جاری نیست.

وقتی در صورت اول از قسم ثالث، استصحاب جاری نبود، معلوم است که به صورت اقوی در صورت دوم جاری نیست؛ زیرا:

در فرد صورت استصحاب کلی قسم ثالث فرض این است که احتمال می‌دهیم فقط در حین زوال فرد اول، فرد دومی پیدا شده باشد، به خلاف صورت اول که احتمال می‌دهیم از اول همراه غنم، بقر بوده است. در هر حال شیخ اعلی الله مقامه، یک استثناء از صورت دوم قسم ثالث انجام می‌دهد^۱ و می‌فرماید که: گاهی به «کلی» در ضمن فردی یقین داریم و می‌دانیم آن «کلی» در ضمن فرد از بین رفته است، الا اینکه چون آن کلی مشکک بوده است، احتمال داده می‌شود به نحو ضعیف در فرد دیگر مقارن با زوال مرتبه‌ی شدیدتری قبلی حادث شده باشد، هرچند احتمال هم می‌دهیم که اصلاً آن کلی از بین رفته باشد.

به عنوان مثال: سیاهی شدیدی وجود داشته و می‌دانیم قطعاً این مرتبه از سواد از بین رفته است، ولی دو احتمال می‌دهیم؛ یک احتمال اینکه آنچه حادث شده است اصلاً سواد نیست بلکه رنگ خاکستری است و احتمال دیگر این است که مرتبه‌ی ضعیف سواد است. این حالت هم از نوع دوم قسم ثالث است که فرد قطعاً رفته و احتمال دارد مقارن زوال آن، فرد ضعیفی محقق شده و احتمال هم دارد از آن سنخ، فردی محقق نشده باشد.

مثالی شرعی: فرض کنید کسی مرتبه‌ی اعلای عدالت را داشته است و می‌دانیم حوادث روزگار او را زیر و زبر کرده و آن مرتبه‌ی اعلای عدالت را قطعاً از دست داده است، شک می‌کنیم که آیا بعد از دست دادن آن مرتبه، عدالت مرتبه‌ی نازله را دارد یا اساساً عدالتی ندارد؟

مثال دیگر: کسی کثیر الشک بوده است و اکنون حالش بهتر شده است، شک می‌کند که آیا مرتبه‌ی

۱. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۶۴۰.

و یستثنی من عدم الجریان فی القسم الثانی ما یتسامح فیہ العرف فیعدون الفرد اللاحق مع الفرد السابق کالمستمر الواحد مثل ما لو علم السواد الشدید فی محل و شک فی تبدله بالبیاض أو بسواد أضعف من الأول فإنه یتصحب السواد و کذا لو کان الشخص فی مرتبة من کثرة الشک ثم شک من جهة اشتباه المفهوم أو المصدق فی زوالها أو تبدلها إلى مرتبة دونها أو علم إضافة المانع ثم شک فی زوالها أو تبدلها إلى فرد آخر من المضاف.

و بالجمله فالعبرة فی جریان الاستصحاب عد الموجود السابق مستمرا إلى اللاحق و لو کان الأمر اللاحق علی تقدیر وجوده مغایرا بحسب الدقة للفرد السابق و لذا لا إشکال فی استصحاب الأعراض حتی علی القول فیها بتجدد الأمثال و سیأتی ما یوضح عدم ابتناء الاستصحاب علی المداقعة العقلية.

نازلهی کثیر الشک است یا دیگر الآن کثیر الشک نیست؟

شیخ رحمته اللہ علیہ می فرماید هر جا آنچه که مورد شک است، یک مفهوم تشکیکی باشد و احتمال دهم مرتبهی نازلہ اش باقی است در مقابل این احتمال که کلاً از بین رفته است، استصحاب جاری است هر چند از نوع دوم قسم ثالث باشد؛ زیرا عرف، دوئیتی نمی بیند و قائل است که این سیاهی ضعیف، همان سیاهی شدید است نه چیز دیگر، پس شک می کنیم آن سیاهی باقی است یا خیر، استصحاب می گوید باقی است.

مثالی دیگر که قدری ملموس تر است اینک: کسی تب می کند و نذر می کند که اگر از تب خلاصی پیدا کرد، فلان مبلغ صدقه دهد یا روزه بگیرد، اکنون حرارت بدنش کاهش پیدا کرده است و شک می کند که الآن تب مرحلهی نازله دارد یا اینکه کلاً تب از بین رفته است، استصحاب می گوید هنوز تب باقی است.

شیخ اعلی الله مقامه قائلند استصحاب در اینجا جاری است و جلّ اصولیین هم ظاهراً در اصل مدعا با شیخ موافقند^۱ و البته کلامی درست است و ما هم می پذیریم، ولی آیا واقعاً این استصحاب، همان کلی قسم

۱. فوائد الاصول، ج ۴، ص ۴۲۸:

فهذه جملة الوجوه المتصورة في القسم الثالث من أقسام استصحاب الكلّي.

و في جریان الاستصحاب في الجميع، أو عدم جریانہ في الجميع، أو التفصيل بين الوجه الأخير والوجهين الأولين - ففي الأخير يجري الاستصحاب و في الأولين لا يجري - وجوه، أقواها التفصيل.

... و أما الوجه الثالث: و هو ما إذا احتمل تبدل الفرد المتيقن حدوثا و ارتفاعا إلى فرد آخر و كان محتمل الحدوث من مراتب متيقن الحدوث، فالأقوى:

جریان الاستصحاب فيه، و هذا إنما يكون إذا كان الحادث المتيقن ذا مراتب متعدّدة تختلف شدّة و ضعفا، كالكيّفات النفسية و الخارجية، فإنّ الظنّ و الشكّ بل العلم ذو مراتب، و كذا السواد و البياض و نحو ذلك من الألوان الخارجية، فإذا كان الحادث مرتبة خاصة من السواد كالشديد ثمّ زالت تلك المرتبة و لكن احتمل أن تكون قد خلفتها مرتبة أخرى من السواد، فلا مانع من جریان استصحاب الكلّي و القدر المشترك بين المرتبة المتيقنة الحدوث و الارتفاع و المرتبة المشكوكة الحدوث، فإنّ تبادل. المراتب لا يوجب اختلاف الوجود و الماهية، لانحفاظ الوحدة النوعية ماهية و وجودا في جميع المراتب، و التبادل إنّما يكون في الحدّ الذي يوجب تشخيص المرتبة و تميّزها عمّا عداها، و إلّا فالمرتبة القويّة واجدة للمرتبة الضعيفة مسلوّبة الحدّ و التشخيص، فإذا علم بتبدل المرتبة الشديدة إلى المرتبة الضعيفة فيكون المتيقن بهويته و حقيقته محفوظا، غايته أنّه سلب عنه حدّ و تلبس بحدّ آخر، هذا إذا علم بالتبدل.

و أمّا إذا احتمل التبدل إلى مرتبة أخرى بعد العلم بزوال المرتبة السابقة، فيحتمل بقاء المتيقن بهويته و حقيقته، فيجرى فيه الاستصحاب، لاتّحاد القضية المشكوكة مع القضية المتيقنة عقلا و عرفا، لانحفاظ وجود الكلّي في جميع المراتب حقيقة، لأنّ نحو وجود السواد في السواد الشديد و في السواد الضعيف واحد لا يختلف، و ليس السواد الشديد و الضعيف كزيد و عمرو، بحيث يكون وجود الإنسان في ضمن زيد نحوًا يغيّر وجوده في ضمن عمرو عقلا و عرفا، فاستصحاب بقاء الكلّي في الوجه الثالث من القسم الثالث يكون كاستصحاب بقاء الكلّي في القسم الثاني من حيث وحدة القضية المشكوكة مع القضية المتيقنة عقلا و عرفا، و ان أبيت عن الاتّحاد العقلي فيما نحن فيه مع أنّه لا سبيل إليه، فلا أقلّ من الاتّحاد العرفي و هو يكفي في صحّة الاستصحاب.

و يتفرّع على ذلك استصحاب بقاء كون الشخص كثير الشكّ عند العلم بزوال ما كان واجدا له من المرتبة و الشكّ في زوال وصف الكثرة بالمرّة أو تبدّلها إلى مرتبة أخرى أضعف أو أقوى من المرتبة الزائلة، فيجرى استصحاب بقاء الكثرة و يترتّب عليه أحكام كثير الشكّ، من عدم بطلان الصلاة إذا كان الشكّ في الصلاة النائية أو الثلاثية أو الأوليين من الرباعية و من البناء على الأكثر إن كان في الأخيرتين من الرباعية، و غير ذلك من الأحكام المترتبة على الشكّ، و ربّما يقف المتتبع على فروع آخر، فتأمل جيّدا.

✓ نهاية الأفكار، ج ٤ قسم ١، ص ١٣٦:

و اما الوجه الثالث من القسم المزبور و هو ما كان الشك في البقاء لأجل احتمال بقاء مرتبة من المستصحب بعد اليقين بارتفاعه بمرتبة أخرى، كالسواد الشديد الذي علم بورود الماء عليه فشك في زواله بالمرّة أو بقاءه بمرتبة أخرى دونه، فقد عرفت كونه على وجهين من حيث ان المرتبة التي تحتل بقاءها تارة تكون في الضعف بمناوبة يحسبها العرف مباينة مع الموجود السابق، و أخرى بمناوبة تعد كونها عرفا من مراتبه (اما الوجه) الأول، فجريان الاستصحاب فيه مبنى على كفاية وحدة القضية المتيقنة و المشكوكة بالمداقة العقلية في جريان الاستصحاب، و إلّا فعلى ما سيأتي من عدم كفاية ذلك و اعتبار وحدتهما بالأنظار العرفية، فلا يجرى فيه الاستصحاب (و اما) الوجه الثاني، فيجرى فيه الاستصحاب بلا كلام لاجتماع أركانه فيه من اليقين بالوجود و الشك في البقاء و اتحاد القضيتين بالمداقة العقلية و الأنظار العرفية، حيث انه بعد عدم اقتضاء تبادل الحدود اختلافا في ذات المحدود، كان الموجود السابق بذاته و هويته محفوظا في جميع المراتب المتبادلة شدة و ضعفا، لأن التبادل انما كان ممحضا في خصوص الحدود الموجبة لتشخص المرتبة و تمييزها عما عداها، لا في ذات المحدود المحفوظ في جميع المراتب (فإذا) احتمل بقاء المستصحب و لو بمرتبة ضعيفة، فلا جرم يجرى فيه الاستصحاب الكلي لصدق البقاء في مثله على كل من النّظر الدقي و العرفي (بل ان تأملت) ترى اندراج مثل الفرض في القسم الأول من أقسام استصحاب الكلي الجاري فيه استصحاب كل من الشخص و الكلي، لانحفاظ الموجود الأول بهويته و شخصيته في جميع المراتب المتبادلة و عدم كون الحدودات المختلفة الا من الحدودات العارضة على الفرد فارغا عن فرديته للطبيعي لا من الحدودات المقومة لفردية الفرد فتأمل.

✓ مصباح الأصول (ط - مؤسسة احياء الآثار)، ج ٢، ص ١٣٨:

ثمّ إنّهُ قد استثنى الشيخ (قدس سره) صورة أخرى من القسم الثالث و التزم بجريان الاستصحاب فيها، و هي ما يتسامح فيه العرف، فيعدّون الفرد اللاحق مع الفرد السابق كالمستمر الواحد، كما إذا علم السواد الشديد في محل و شك في تبدله بسواد ضعيف أو بالبياض، فيستصحب مطلق السواد، و كذا لو كان الشخص في مرتبة عالية من العدالة، و شك في تبدلها بالفسق أو بمرتبة نازلة من العدالة، فيجرى الاستصحاب في مطلق العدالة.

و فيه: أنّ جريان الاستصحاب في مثل الأمثلة المذكورة و إن كان مما لا إشكال فيه، إلّا أنّه لا يصح عدّه من القسم الثالث من استصحاب الكلي، فإنّه بعد كون الفرد اللاحق هو الفرد السابق بنظر العرف و كون الشدة و الضعف من الحالات، يكون الاستصحاب من الاستصحاب الجاري في الفرد، أو القسم الأول من استصحاب الكلي إذا كان الأثر له لا لخصوصية الفرد.

✓ الاستصحاب، ص ٩١:

و أمّا احتمال تبدّل مرتبة من العرَض - الذي فيه عرَض عريض و نقص و كمال - بمرتبة أخرى، فهو ليس من القسم الثالث رأساً؛ لأنّ شخصيّة الفرد و هويته باقية في جميع المراتب عقلاً و عرفاً، فالحمرة الشديدة إذا صارت ضعيفة ليس تبدّلها من الكمال إلى النقص تبدّل فرد بفرد آخر، أمّا عقلاً فواضح عند أهله.

و أمّا عرفاً فلأنّ المراتب عندهم في أمثالها من قبيل الحالات و الشئون للشيء، فشدّة الحمرة و ضعفها من حالات نفس الحمرة مع بقائها ذاتاً و تشخصاً، فالاستصحاب في مثلها من القسم الأول لا الثالث.

خیر؛ کلی قسم ثالث این بود که یک فرد قطعاً برود و طبیعی در ضمن یک فرد دیگر باشد. مثال‌هایی که بیان شد و ظاهراً مورد نظر شیخ و اعلام علیهم‌السلام بوده است چنین نبود که یک فرد قطعاً برود و یک فرد ضعیف جایش بنشیند، بلکه یک فرد شدید، ضعیف شد و ضعیف شدن فرد شدید، موجب انعدام فرد قبلی و حدوث فرد جدید نیست و همان فرد است که ادامه پیدا کرده و فقط حالاتش عوض شده است.

نظیر اینکه حوض آب کرّی باشد و یک سطل آب از آن برداریم، آیا با برداشتن این سطل آب، از کریت ساقط می‌شود؟ خیر، می‌گوییم هنوز کرّ است؛ چون تغییر حالت، موجب تبدل موضوع نشده است. کسی که عدالت مرتبه‌ی بالا دارد، فرض کنیم یک سطل از عدالتش برداشته‌ایم، شک می‌کنیم آیا آن عدالت یعنی جامع بین مرتبه‌ی بالا و پایین، هنوز باقی است یا خیر، استصحاب جامع عدالت را جاری می‌کنیم. بلکه فرد آن را هم می‌توان استصحاب کرد؛ یعنی آن عدالت شخصیه‌ی جزئی‌های که بود، آیا هنوز باقی است یا خیر؟ می‌گوییم آری همچنان باقی است و فقط حالاتش تغییر کرده و مقداری ضعیف شده است.

نمی‌توانیم بگوییم فردی منعدم شده و سپس آن کلی ولو مشکک، در ضمن فرد دیگر استدامه پیدا کرده است. اگر فی‌الواقع چنین باشد جای مناقشه است.

مثال: اگر کسی تب ناشی از یک باکتری خطرناک داشت و نذر کرد اگر این تب ناشی از باکتری زائل شد فلان مقدار صدقه دهم، سپس شدت تب او پایین می‌آید و احتمال می‌دهد آن تب کلاً از بین رفته باشد و اصلاً تب نداشته باشد و نیز احتمال می‌دهد که تب قبلی رفته و تب دیگری ناشی از یک ویروس حادث شده باشد که سنخاً با تب قبلی متفاوت است، آیا اینجا باز می‌توانیم استصحاب جاری کنیم و بگوییم آن تب قبلی هنوز باقی است؟ خیر، نمی‌توان آن را استصحاب کرد؛ زیرا فرض این است که قطع داریم تب ناشی از باکتری، از بین رفته است و حرارتی که وجود دارد یا اصلاً تب نیست یا ناشی از یک ویروس است، پس استصحاب جاری نیست.

آری، در مثال‌هایی که بیان شد، مانند اینکه ندانیم اصل تب کلاً رفته است یا به مرتبه‌ی ضعیف تبدیل شده است، اگر کلی دارای اثر باشد می‌توان استصحاب کرد و حتی اگر فرد دارای اثر باشد می‌توان استصحاب کرد، ولی یا استصحاب کلی قسم اول است و یا استصحاب فرد است.

بنابراین آنچه را که شیخ علیه‌السلام در مدعا فرموده است قبول داریم، اما اینکه از مصادیق کلی قسم ثالث باشد نمی‌پذیریم.

بحث اقسام استصحاب کلی به نحوی که در رسائل و کفایه مطرح شده بود تمام شد ولی در اوائل بحث

بيان شد که عده‌ای از متأخرین استصحاب کلی نوع رابعی نیز مطرح کرده‌اند.

استصحاب کلی نوع رابع

مرحوم سید خویی رحمته الله بسیار جدی به این مطلب پرداخته است^۱ که خلاصه‌اش چنین است:
گاهی یقین داریم دو عنوان، مصداق پیدا کرده است و مصداق یک عنوان، مشخص است و هیچ

۱. مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۱۲۴:

القسم الرابع: ما إذا علمنا بوجود فرد معین و علمنا بارتفاع هذا الفرد، و لكن علمنا بوجود فرد معنون بعنوان يحتمل انطباقه على الفرد الذي علمنا ارتفاعه، و يحتمل انطباقه على فرد آخر، فلو كان العنوان المذكور منطبقاً على الفرد المرتفع، فقد ارتفع الكلّي، و إن كان منطبقاً على غيره فالكلّي باق.

و امتیاز هذا القسم عن القسم الأول ظاهر. و امتیازه عن القسم الثاني أنه في القسم الثاني يكون الفرد مردداً بين متيقن الارتفاع و متيقن البقاء أو محتمله على ما ذكرنا، بخلاف القسم الرابع فإنه ليس فيه الفرد مردداً بين فردين، بل الفرد معین، غاية الأمر أنه يحتمل انطباق عنوان آخر عليه. و امتیازه عن القسم الثالث بعد اشتراكهما في احتمال تقارن فرد آخر مع هذا الفرد المعین الذي علمنا ارتفاعه أنه ليس في القسم الثالث علمان، بل علم واحد متعلق بوجود فرد معین، غاية الأمر نحتمل تقارن فرد آخر مع حدوثه أو مع ارتفاعه، بخلاف القسم الرابع، فإن المفروض فيه علمان: علم بوجود فرد معین، و علم بوجود ما يحتمل انطباقه على هذا الفرد و على غيره.

مثاله ما إذا علمنا بوجود زيد في الدار و علمنا بوجود متكلم فيها، ثم علمنا بخروج زيد عنها، و لكن احتملنا بقاء الانسان فيها لاحتمال أن يكون عنوان المتكلم منطبقاً على فرد آخر، مثاله في الأحكام الشرعية ما إذا علمنا بالجنابة ليلة الخميس مثلاً و اغتسلنا منها، ثم رأينا المنى في ثوبنا يوم الجمعة مثلاً، فنعلم بكوننا جنباً حين خروج هذا المنى، و لكن نحتمل أن يكون هذا المنى من الجنابة التي اغتسلنا منها و أن يكون من غيرها، هذه هي أقسام استصحاب الكلّي.

✓ الهداية في الأصول، ج ۴، ص ۱۰۹:

أما القسم الرابع - و هو ما إذا تعلق اليقين بالكلّي بعنوانين قبالا للقسم الثالث الذي كان الكلّي متيقناً بعنوان واحد، و علم بارتفاع الفرد المعلوم تحقّقه في ضمنه قبالا للقسم الثاني الذي لم يعلم بارتفاع الفرد الذي تحقّق الكلّي في ضمنه، مثل ما إذا علمنا بوجود الإنسان في الدار في ضمن زيد بعنوان كونه زيدا و علمنا بخروجه منها أيضاً ثم علمنا بوجود متكلم فيها قبل خروج زيد نحتمل كونه زيدا و كونه شخصاً آخر غيره - فالظاهر جريان الاستصحاب فيه، و ذلك لأنّ لنا يقينين كلّ منهما متعلق بعنوان، و انتقض أحدهما قطعاً و هو اليقين بوجود الإنسان في الدار بعنوان كونه زيدا و نشكّ في انتفاض الآخر و هو اليقين بوجود الإنسان فيها بعنوان كونه متكلماً، فنستصحب بقاءه، و لا يعتبر في الاستصحاب أن يكون المستصحب بخصوصيته معلوماً لنا، بل كلّما تيقّنا بشيء و شككنا في بقاءه، نستصحبه - إذا ترتّب عليه أثر - بمقتضى «لا تنقض اليقين بالشكّ» ففي المثال السابق، الجنابة بعنوان ليلة الخميس و إن كانت مرتفعة قطعاً إلا أنّ الجنابة بعنوان آخر - و هي المسببة عن المنى المرئي في الثوب، التي تعلق بها اليقين أيضاً - مشكوكة البقاء، فنستصحب، غاية الأمر هي كون هذا الاستصحاب معارضا باستصحاب بقاء الطهارة الحاصلة بالاغتسال عن الجنابة بالعنوان الأول، و هو بحث آخر. و المقصود بيان جريان هذا الاستصحاب حتى يتبع في مورد عدم المعارضة، و يرجع إلى الأصول الآخر بعد تساقل الاستصحابيين في مورد المعارضة.

و من قبيل المقام ما إذا توضّأ ثم أحدث و تيقّن بوضوء ثانٍ يحتمل كونه رافعا حتى يكون على الطهارة و أن يكون تجديدياً حتى يكون محدثاً، فإنّ الطهارة بعنوان حدوثها بعد الوضوء الأول مقطوعة الارتفاع، و هي بعنوان كونها ثابتة يقيناً بعد الوضوء الثاني مشكوكة البقاء، فنستصحبها و إن كان معارضا باستصحاب بقاء الحدث الحادّث بعد الوضوء الأول، و يتفرّع على ذلك فروع كثيرة في الفقه.

تردیدی در آن نیست؛ فقط در مصداق عنوان متیقن دوم، شکی وجود دارد که آیا مصداق عنوان دوم همان فرد اول است (همان مصداق عنوان اول است) یا مصداقی جدا دارد؟

مثال: یقین داریم در اتاق، عنوان قرشیت در ضمن زید محقق شده است و باز یقین داریم که عنوان عالم^۱ در اتاق محقق شده است، ولی احتمال می‌دهیم عنوان عالم^۲ در ضمن همان زید است که مصداق قرشی است و دو عنوان بر یک فرد منطبق باشند و احتمال هم می‌دهیم عنوان عالم^۳ در ضمن فرد دیگری محقق شده است. حال اگر به خروج زید از اتاق یقین کنیم، می‌دانیم عنوان قرشی دیگر در اتاق نیست، ولی نمی‌دانیم عنوان عالم^۴ هنوز در اتاق است یا خیر؟ زیرا اگر این عنوان در ضمن زید بوده، با رفتن زید قطعاً عالم هم در اتاق نیست، ولی اگر در ضمن فرد دیگری بوده باشد، احتمال دارد همچنان باقی باشد. گفته شده است مانعی از استصحاب در اینجا نیست و می‌گوییم عنوان «عالم^۵» و یا عناوین متلازم با آن مثل «انسان^۶» متیقن بوده است و اکنون احتمال می‌دهیم که زائل شده باشد، استصحاب می‌گوید هنوز باقی است.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی